

ادبیات الکترونیک و مفهوم «رابط کاربری» (۲)
نوشتن؟! نه، ممنون، معماری می‌کنم



عاطفه نظری پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی

پشت لیتاب‌نشسته‌ام از مجموعه چهارم ادبیات الکترونیک، داستانی تعاملی را دنبال می‌کنم. اسمش «وصیت‌نامه‌زنده» (Living will) است.

قبل از ورود به داستان، توضیحاتش را می‌خوانم: «وصیت‌نامه‌زنده' داستانی جدی درباره استعمار است که با لحنی شوخ و طنزآمیز و به سبک اول شخص قرن نوزدهمی روایت می‌شود.» ما چرا از این قرار است که «میل هاوس» راوی داستان، پیرمردی درآستانه مرگ است که ثروت انبوهی ازطریق سوءاستفاده از مردم و منابع سرزمین‌کنگوبه دست آورده. حالا ورته او برای تصاحب این ثروت نامشروع باهم رقابت می‌کنند. با کلیک روی نسخه انگلیسی ـ داستان به دو زبان فرانسوی و انگلیسی ارائه شده ـ وارد داستان می‌شوم. متن وصیت‌نامه پیش‌رویم اندک اندک وباکلیک روی گزینه‌ها ظاهر می‌شود.

به جایی ازداستان می‌رسم که بین انتخاب نقش یکی ازورته مخیر می‌شوم. نقش دختر میل‌هاوس را انتخاب می‌کنم. نامم «سالومه» است. نامه‌ای از پدر، یعنی میل‌هاوس، دریافت می‌کنم که کاملاً من را به رقابت برای تصاحب ثروت تحریک می‌کند. جالب اینجاست که میل‌هاوس پدر در این وصیت‌نامه می‌گوید که وصیت‌نامه اش الکترونیکی است وبه همکاری با یک شرکت فناوریانه و متخصصان حقوقی و مالی اشاره می‌کند که این وصیت‌نامه الکترونیکی را طراحی کرده‌اند. سپس می‌گوید که این وصیت‌نامه به عنوان یک «اندام مصنوعی» برای اراده «او» عمل می‌کند و باتوجه به نوسانات بازار مالی به روزرسانی می‌شود. این بدان معنی است که متن وصیت‌نامه، علاوه بر اقدامات من تعامل‌گر/بازیکن، باتحولات بازارهای مالی نیز متغیر و به روز می‌شود. غرق بازی شده‌ام. گزینه‌ارزیس گزینه می‌آید و من، با انتخاب هرکدام، بر سرنوشت سرمایه‌ام در بازارهای مالی ولاجرم زندگی خودم و سایر وراث تأثیر می‌گذارم. کادری در کنار صفحه وجود دارد که مثل نمایشگر بورس تأثیر آنی انتخاب‌هایم را بر سهم الارثم نشان می‌دهد. وقتی از انتخاب‌هایم پشیمان می‌شوم و می‌خواهم آن‌ها را عوض کنم، می‌بینم الگوریتم داستان گزینه‌ها را کاملاً تغییر داده است.

این داستان تعاملی به همین جا ختم نمی‌شود. در ادامه، از من تعامل جدی‌تری را طلب می‌کند. برای تصاحب ثروت، باید رازهایی از زندگی پوآلهوسانه پدرم را کشف کنم. برای کشف این رازها باید به کد منبع (source code) داستان وارد شوم تا سرنخ‌هایی برای کشف حقیقت به دست آورم. در نهایت، داستان تعاملی «وصیت‌نامه‌زنده» پایان مشخصی ندارد. در آن سرگردان پرسه می‌زنم. ازطرفی حرص وولع بالا بردن رقم سهم الارثم، که هر لحظه در نمایشگر روبه‌رویم بالابایم می‌شود، من را به ادامه دادن بازی ـ روایت تحریک می‌کند و ازطرف دیگر هرچه ادامه می‌دهم به جایی نمی‌رسم، تا اینکه از به تمر رسیدن تلاش‌هایم برای تصاحب ثروت ناامید می‌شوم.

به نظران، این داستان ناقص است؟ هم آری، هم نه!

وقتی آن را به عنوان یک کاربر تجربه می‌کنید، بله، داستان به نظر ناقص می‌آید. اما اگر بگویم این ناقص بودن و بی‌پایانی داستان جزئی از تجربه متن و پیرنگ آن است، چه؟ اگر بگویم این داستان تعاملی شمای کاربر را سرگردان می‌کند، احساس ناآرامی را در شما برمی‌انگیزاند، شما را با احساسات متناقضتان ـ اشتیاق و خستگی ـ روبه‌رو می‌کند تا حرف اصلی اش را بزنند، چه؟

یکی از حرف‌های اصلی این داستان بی‌پایانی حرص وولع است. آن است که افتادن در مسیر حرص و آز ـ به جای شادکامی ـ به ما احساس اضطراب و خشم و در نهایت فرسودگی می‌دهد؛ می‌خواهد به ما بگوید که حرص و آز یک بازی است و افتادن در آن هم، درست ماندن و وارد شدن به بازی، افتادن در دور باطل است.

موضوع این یادداشت، در ادامه یادداشت قبلی، مفهوم «رابط کاربری» است. هفته پیش، درباره این مفهوم توضیح دادم؛ گفتیم که کتاب ـ غالباً ـ رسانه‌ای کلام سالار است و رابط کاربری ـ مجموع واسطه‌های بین مخاطب با محتوا مانند شیوه‌های پیمایش اثر ـ در آن به خودی خود مهم نیست، بلکه در خدمت کلام است.

در «وصیت‌نامه‌زنده» ـ که یک نمونه از ادبیات الکترونیک در ژانر داستان تعاملی است ـ کار با رابط‌های کاربری و شیوه‌های پیمایش داستان به اندازه خود متن اهمیت دارد؛ حتی می‌توان مدعی شد، از آنجاکه شیوه‌های پیمایش بر خروجی نهایی متن تأثیرگذار است، پیمودن در جایگاه والد متن است. پیمایش متن جزئی جدانشدنی از تجربه داستان است و ارزشی متقدم دارد.

تأثیر رابط کاربری بر تجربه متن در ادبیات الکترونیک، گاه، تا آنجاست که پیمایش متن در پیرنگ داستان دخالت مستقیم دارد. درست مانند آنچه در داستان تعاملی «وصیت‌نامه‌زنده» شاهدش بودید. شما، سرگردان، متن را پیمایش می‌کنید و به نتیجه‌ای نمی‌رسید. احساس می‌کنید داستان ناقص است، درحالی‌که همین پریشانی و سرگردانی جزئی از پیرنگ داستان است که از طریق تعبیه رابط‌های کاربری حاصل شده است.

باری، این قسم تجربیات و تأملات من را به سمت خیالی محال هل می‌دهد. تصور می‌کنم فروغ زنده است و شعر «ایمان بیابوریم به آغاز فصل سرد» را، به جای کاغذ، در بستر پیکسل آفریده، رابط‌های کاربری شعر را تبدیل به شهری متنی کرده که هر مخاطب باتوجه به انتخاب‌هایش در آن گشت وگذار می‌کند. در این شرایط، دیگر همه راه‌ها ممکن است به ایمان/بی‌ایمانی مدنظر شاعر ختم نشود. صدای فروغ بین انواع روایت‌هایی که الگوریتم تصادفی ساز برنامه می‌سازد کم می‌شود؛ تکرر روایت‌ها باعث می‌شود حرف نهایی فروغ در این شعر تنها یک روایت از ما چرا ـ و نه حتی روایت غالب ـ باشد. خوش بینانه است که بگویم در

این تکرر به آزادی‌رهای بخشی

ادبیات نزدیک‌تریم؟ فارغ

از پاسخ ـ بگذارید فعلاً

بگویم نه و در این خیال خوش باشیم.

قسمت پیشین،

شهریار

۲۳شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۹۳ شماره ۴۳۳

۱۰

↓

فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

همه نژده دیوان^[۱] افسونگران^[۲]

برفتند جادو^[۳] اسپاهی گران^[۴]

دمنده سیه دیوشان پیشرو^[۵]

همه باسّمان برکشیدند عو^[۶]

جهان دار^[۷] طهمورث باقرین^[۸]

بیامد کمربسته^[۹] رزم و کین

یکایک^[۱۰] برآراست^[۱۱] بادبؤ جنگ

تَبَد جنگشان را فراوان درنگ^[۱۲]

۱- نژده دیوان: دیوان نر (که زور مندترند). ۲- افسونگران: جادوگران. ۳- جادو: ساحر.

۴- گران: انبوه، پرشمار. ۵- دیو سیاه دمنده (خشمشگین و خروشان) پیشرو ایشان [بود].

۶- عو: فریاد، بانگ. ۷- جهان دار: فرمانروا، پادشاه. ۸- باقرین: به آفرین، درخور آفرین،

ستودنی. ۹- کمربسته: آماده. ۱۰- یکایک: یکی پس از دیگری. ۱۱- برآراست: آماده

ساخت، گماشت، مأمور کرد. ۱۲- درنگ: دَوام، فاصله. ۱۳- بهرِه: بخش. ۱۴- افسون:

چاره، تدبیر. ۱۵- گرز: ابزارِی جنگی ـ چوبی یا آهنین ـ که یک سر آن گرد و سنگین است.

۱۶- گران: سنگین. ۱۷- پست: مغلوب، نابود.

ضرورت گردآمدن زیر پرچم زبان فارسی

«همان به که سوی خراسان شویم»

نخستین روز از بهمن ماه به روایتی روز میلاد فردوسی، و روز بزرگداشت خاقانی، دو شاعر بزرگ هم زبان، است



از راست به چپ: مجسمه رودکی، فردوسی و خاقانی



علی باقریان| نظامی عروضی در «مجمع النوادر» یا همان «چهارمقاله» مقاله دوم را به شاعری اختصاص داده و برای نشان دادن اهمیت شعروشاعری، «۱ حکایت نقل کرده است که دومین آن‌ها شهرت بیشتری دارد. خلاصه آن این است که نصرین احمد سامانی که بهارها و تابستان‌ها از پایتخت خود، یعنی بخارا، خارج می‌شد و به شهرهای دیگر خراسان می‌رفت، یک تابستان عزم هرات کرد. اما وقتی به آنجا رسید چندان همه چیز را خوش یافت که چهار سال گذشت و همچنان نمی‌خواست به بخارا بازگردد. «دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آنجا باشد. پس سران لشکر و مهتران ملک به نزدیک استاد ابوعبدا... الرودکی رفتند» و به او گفتند: «پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند، که دل‌های ما آرزوی فرزند همی بُزد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید.» رودکی پذیرفت و یک روز که اوضاع را مناسب دید چنگ به دست گرفت و خواند: «بوی جوی مولیان آید همی/ یاد یار مهربان آید همی//ریگ آموی و درشتئ راه او/ زیر پام پرزبان آید همی// آب جیحون از نشاط روی دوست/ خنک ما را تا میان آید همی// ای بخارا شاد باش و دیر زی/ میر زی تو شادمان آید همی.» و شد آنچه شد.



«هر وقتی که می‌خواهید، همراه فرزند هاتان [...] تابستان، بهار، تیرماه [...] بیایید، بیایید، رفت و آمد کنید، ما احیا کنیم رسم و آیین‌های ملی تاریخ گذشته خود را، احیا کنیم از نو، برقرار کنیم، رفت و آمد کنیم. ما یک مردم هستیم، فرهنگ مشترک داریم. [...] ما می‌گوییم که ابوعبدا... رودکی مال ماست، برادران ایرانی می‌گویند که سردفتر ادبیات فارس است. ما خفه نمی‌شویم! بگذار باشد؛ ما می‌گوییم که فردوسی مال ماست، برادر ایرانی... من شاهنامه [خوانی] را که اعلام کرد[م]. برادران ایرانی هم بیدار شدند، شاهنامه خوانی را سر کردند. خب! باشد! باشد! ما سعدی و حافظ می‌گوییم، اینکه سعدی و حافظ مال کیست، مال ما، مردم آریایی تبار، مردم فارسی زبان. بله، مولانا [مال] کیست؟ مولانا برای بشر ایجاد کرده است. برای یک ما و شما تنها نیست. برای بشر. بشر. [...] و یا کورش کبیر، اعلانیه کورش کبیر. وای! این تاریخ تمدن که است؟! ما یکدیگر را پر کردیم در عرصه بین‌المللی. نمادیم که به گوشه فراموشی رود، از نواحیا کردیم، وقتی انسان، دولت، مال خودش را، فرهنگ خودش، تمدن خودش را صاحبی نمی‌کند، در آنجا خالیگی باقی می‌آید. [...] هیچ خالیگی خالی نمی‌ماند، غیر یک فرهنگ بیگانه، پر می‌کند. [...] بیایید، هیچ شادی نیست اندر این جهان/ برتر از دیدار روی دوستان.» * پیاده سازی سخنان رئیس جمهور تاجیکستان حاصل کار ایرج طوفان است.

از این شعر زیبا، آنچه اکنون برای من مهم تر است خواهش دوروبری های شاه در بازگشت به زادبوم است که در صورت شعر رودکی به بیان درمی آید. خواست رجوع به اصل، به وطن، وطن کجاست؟ آنجا که خود را از آن و دوستان آن می دانیم، و ـ بنابر این ـ محدود به مرزهای جغرافیایی خاصی نیست. یکی از عناصری که گستره وطن را فراتر از مرزهای سیاسی می برد زبان است؛ و برای ما که فارسی زبانیم از ترکیه تا چین وطن است. از شروان تا توس و از توس تا بخارا، چنان که خاقانی و فردوسی و رودکی هم وطن اند. اگرچه امروز زادگاه هریک در کشوری دیگر است. وقتی شعار بازگشت به اصل می دهیم، باید این نکته را در ذهن داشته باشیم و خودمان را در چارچوب مرزهای سیاسی محصور نکنیم. وگرنه دیری نخواهد پایید که ایران و افغانستان و تاجیکستان ـ که متأسفانه امروز تنها کشورهایی هستند که فارسی در آن‌ها غلبه دارد ـ بیش از این از هم دور بیفتند. خوشبختانه، در روزهای اخیر، به ویژه پس از سفر رئیس جمهور به تاجیکستان، از اراده به بازگشتی این چنین نشانه های روشنی دیده ایم که امید است جمع فارسی زبانان را جمع تر از اینکه هست کند. این متن را با سخنان امامعلی رحمان، رئیس جمهور تاجیکستان، در دیدار اخیرش با مسعود پزشکیان به پایان می برم:

من مرید دم پیران خراسانم از آنک شهسواران را جولان به خراسان یابیم آسمان نیز مرید است چو من زآن گو صبح

چاک این ازرق خلقان به خراسان یابیم

نزد من کعبه کعبه است خراسان که ز شوق

کعبه را مجمره گردان به خراسان یابیم

گرچه احرامگه جان ز عراق است مرا

لیک میقاتگه جان به خراسان یابیم

دل چو سی پاره پریشان شد از این هفت ورق

جمع اجزای پریشان به خراسان یابیم

درد دل دارم از ایام و بتر آنکه مرا

نگذارند که درمان به خراسان یابیم

رخت عزلت به خراسان برم آن شاء اا...

که خلاص از بی دوران به خراسان یابیم

چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد

نام خویش افسر دیوان به خراسان یابیم

من که خاقانی ام ارب آن ناباور چشم

بنگرم صورت سحبان به خراسان یابیم

انتشار مجموعه داستانی از نویسندگان مشهد

قرارمان «حوالی باغ نادری»

فرم رنگارنگ اند. بی شک، جای شماری از نویسندگان توانمند مشهد در این گزیده خالی است که دلایل خاص خود را دارد؛ همین قدر بگویم که انجمن 'ماتیکان داستان' با دو دهه پیشینه محل آمد و شد کثیری از نویسندگان مشهد بوده و تمرکز گردآورنده کتاب هم بر داستان‌هایی از همین جمع بوده است. «کاظم آقایی، معصومه بابایی، نازنین آزاد، امیر افتخار، مهدی رئیس‌المحدثین، عاطفه باستانی، سحر محتشم، امیررضا خن فروش، وحید حسینی ایرانی، تورج صیادپور، امین اطمینان، مرتضی قربانیون، مریم کاظمی، فرهاد حاجری، ابراهیم فصیحی هرندی، فرزانه قیاسی نوعی، عباس پوراحمدی، زهراکرمی داستان نویسانی هستند که قلمش کتاب «حوالی باغ نادری» را شکل داده است.

جای داده، داستان‌های کوتاه این کتاب هم از قلم‌هایی تراویده که چنین گستره‌ای را بازتاب می‌دهند. این داستان نویسان یا زاده و بزرگ شده این شهرند یا دست‌کم چندی در فضای فرهنگی آن قلم زده‌اند. پس کتاب پیش رو را می‌توان نمونه‌ای از داستان فارسی امروز نیز تلقی کرد. آثاری از نویسندگان خراسانی و کرد و لر و ترک و... البته از نسل‌های متفاوت، چنان‌که از زادگان دهه چهل تا هشتاد خورشیدی در 'حوالی باغ نادری' داستان دارند. داستان‌های کتاب نیز از دید موضوع و ژانر و

میانشان از مهاجران کشور همسایه نیز دیده می‌شود. اگرچه برخی از آن‌ها قبلاً کتاب مستقل هم منتشر کرده‌اند، سایرین نخستین بار است که اثری از خود را در قالب کتاب ارائه می‌دهند.

چنان‌که در پشت جلد این اثر نیز آمده است، «'حوالی باغ نادری' گزیده‌ای است از داستان‌های نویسندگان مشهد، و نه لزوماً مشهدی. این مجموعه ـ کم و بیش ـ همان تنوعی را دارد که در شهروندان این کلان‌شهر دیده می‌شود. اگر مشهد مردمانی از دیگر شهرها و اقوام گوناگون ایران و مهاجران همسایه را در خود

گروه فرهنگ و ادبیات

منتخبی از داستان‌های کوتاه نویسندگان مشهد با عنوان «حوالی باغ نادری» منتشر شد.

این کتاب به کوشش و گردآوری وحید حسینی ایرانی، نویسنده و روزنامه‌نگار مشهدی، به چاپ رسیده و از مجموعه‌کتاب‌هایی است که نشر «عینک» در راستای برنامه خود برای انتشار آثار نویسندگان شهرها و استان‌های ایران روانه بازار کرده است. «حوالی باغ نادری» هجده داستان کوتاه از هجده نویسنده است که طی دو دهه اخیر تجربه حضور در انجمن باسابقه «ماتیکان داستان» مشهد را داشته‌اند. خالقان داستان‌های یادشده لزوماً مشهدی نیستند و در شهرها و اقوام گوناگون ایران ریشه دارند و

